

نقد درون گفتمانی

(مصاحبه با دکتر عماد افروغ)

اشاره: دکتر عماد افروغ از چهره‌های شناخته شده در حوزه جامعه‌شناسی است که برای اولین بار در انتخابات مجلس هفتم وارد عرصه سیاسی کشور شد و توانست به عنوان نماینده تهران وارد مجلس هفتم شود. وی سه سال پیاپی به عنوان رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس انتخاب شد. افروغ اینک می‌گوید که دیگر قصد بازگشت به عرصه سیاسی و اجرایی کشور را ندارد و علاقه‌مند است که فقط در عرصه علم و دانشگاه به جامعه خدمت کند. انجام کارهای پژوهشی و ورود به عرصه نظریه پردازی از آرمان‌های دکتر افروغ است که بعد از اتمام مجلس هفتم این فرصت را به دست آورد و در حال حاضر به عنوان مدیر گروه علم و دین در پژوهشگاه علوم انسانی به تحقیق، پژوهش و تدریس مشغول است. وی همچنین در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا در دانشگاه‌های صنعتی شریف و تربیت مدرس تدریس می‌کند. در ادامه مصاحبه اختصاصی خبرنگار «حضور» را با دکتر عماد افروغ ملاحظه می‌فرمایید.

پژوهشگاه علوم انسانی * * *

حضور: امام خمینی معتقد بودند که ریشه بسیاری از تحولات، تحول در فرهنگ یک کشور است و تا فرهنگ ملتی اصلاح نشود آن ملت اصلاح نمی‌شود. شما در این زمینه چه تحلیلی دارید؟ دکتر عماد افروغ: امام برحسب ارزشی که برای تفکر و اندیشه انسان قایل بود جایگاه بلندی را برای فرهنگ و مؤلفه‌های آن تعریف می‌کرد. سرنوشت جامعه را نوع نگاه و تفسیر آن جامعه از جهان و ارزشهای برآمده از این نوع تفسیر رقم می‌زند. امام از صبغه صدرایی، فلسفی، عرفانی و کلامی خاصی برخوردار بود. امام حکیمی است که در راستای شریعت اسلامی وظایف سیاسی را



عهده‌دار شد. هدف اصلی امام تربیت انسان در عالم سیاست بود. او همیشه اولویت و اصالت را به فرهنگ می‌داد. جدا از این نگاه جوهری که امام به فرهنگ داشت با یک نگاه دقیق تاریخی می‌توان به استناد فرمایشات امام به نقش فرهنگ در جامعه دست پیدا کرد. جامعه ما یک جامعه فرهنگی است. امام نسبت به استعمار فرهنگی، تهاجم فرهنگی و استحاله فرهنگی خیلی حساس بودند. وجه عمده‌ای از آسیب‌شناسی‌هایی که امام از زمان رضاخان داشتند مربوط به انحراف و فاصله‌گیری از فرهنگ شرق بود.

امام بارها تأکید کردند که به خود شرقی‌تان برگردید. هر جا که امام سخن از اصلاح فکر کردند منظورشان اصلاح آن فرهنگی بود که از زمان رضاخان در جامعه ایران گسترش پیدا کرده بود. منظور امام اصلاح فرهنگ گذشته نبود. به اعتقاد بنده ما باید فرهنگ رضاخانی و پهلوی را فهم کنیم و سپس مبانی و عناصر آن را هم درک کنیم تا متوجه شویم که امام در چه بستر تاریخی به این مطلب اشاره کرده‌اند. رضاخان تلاش می‌کرد تا یک انسان بی‌هویت و بیگانه با خویش را در کشور به وجود آورد، انسانی که خودش نباشد و اسیر پندارهای واهی و غلط باشد. رضاخان نوعی از خودبیگانگی ریشه‌دار را در جامعه ایجاد کرده بود که همین موضوع یک واکنش فرهنگی ایجاد کرد. می‌توان با قاطعیت گفت که یکی از عوامل ظهور انقلاب اسلامی همان بحران هویتی بود که در اثر سیاست‌های فرهنگی رضاخان ایجاد شد. مردم تاب و توان بی‌تفاوتی در برابر تحقیر را نداشتند و در برابر این موج گسترده و چند لایه حقارت ملی واکنش نشان دادند.

حضور: تعریف شما از فرهنگ چیست و آن را شامل چه مؤلفه‌هایی می‌دانید؟

دکتر افروغ: من به عنوان یک شاگرد جامعه‌شناسی، فرهنگ را در یک معرفت مشترک تعریف می‌کنم که این معرفت مشترک از سه ویژگی قابلیت یادگیری، قابلیت انتقال و قابلیت اشتراک برخوردار است و چند مؤلفه دارد که این مؤلفه‌ها از نظر طولی با هم در ارتباط هستند. این مؤلفه‌ها شامل جهان‌بینی، ارزشها، الگوهای رفتاری و نمادها می‌باشد. اینها عناصر جدا از هم نیستند بلکه یک ارتباط طولی با هم دارند و وزن آنها یکسان نیست.

وزن جهان‌بینی به مراتب از وزن سه مؤلفه دیگر بیشتر است. اولویت اول جهان‌بینی، اولویت دوم ارزشها، اولویت سوم الگوهای رفتاری و اولویت چهارم نمادها می‌باشد. نمادها قرار است که معرف لایه‌های زیرین باشند. اما وزن لایه‌های زیرین را ندارد. این نگاه فلسفی و منظومه‌ای دستاوردهایی دارد و باعث می‌شود که ما از شکل‌گرایی و قالب‌گرایی دور شویم و با یک نگاه محتواگرایانه و جوهرگرایانه به پدیده‌ها نگاه کنیم و اسیر فرمالیزم و شکل‌گرایی رایج نباشیم.

حضور: تحلیل شما از تهاجم فرهنگی چیست و برای مقابله با تهاجم فرهنگی چه

راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهید؟

دکتر افروغ: تهاجم فرهنگی یک واقعیت است. برای بررسی دقیق تهاجم فرهنگی در ایران باید فلسفه وجودی کودتای رضاخان را بررسی کنیم. فلسفه کودتای رضاخان آن بود که نظام سرمایه‌داری به این نتیجه رسیده بود که باید منافع خودش را در سطح اجتماعی مستقر کند. دیگر زمان آن گذشته بود که سرمایه‌داری با چند ارتباط تجاری و اقتصادی بتواند خودش را از تضادهای سه‌گانه درونی نجات دهد. سرمایه‌داری می‌بایست به تولید فضایی اهتمام می‌ورزید و این تولید فضا یا پیرامونی کردن کشورهای مختلف مستلزم سه وجه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بود. بعد سیاسی آن این بود که با یک کودتای سیاسی می‌توان ساخت سیاسی وابسته را به وجود آورد و از طریق این دولت وابسته یک رابطه مرکز - پیرامونی را در بین آن کشورها به وجود آورد تا منافع اقتصادی خود را از طریق استثمار و بهره‌کشی از ملت‌ها به دست آورد. اما حیات اجتماعی نمی‌تواند فقط بر اساس دو ضلع اقتصادی و سیاسی مستقر شود. ضلع سومی وجود دارد که فکر، ایدئولوژی و فرهنگ است. استعمار می‌بایست به تحول در ضلع سوم هم اهتمام می‌ورزید که بحث دگرگونی در فرهنگ ایرانی را در دستور کار خود قرار داد و این دگرگونی فرهنگی از روشهای گوناگونی از جمله رسانه‌ها، مجله‌ها، کتب و دانشگاهها انجام شد. می‌بایست یک انسان جدید تربیت می‌شد. اگر دولت پهلوی از طریق ساخت سیاسی می‌توانست منافع اقتصادی غرب را تأمین کند دیگر نیازی به کشف حجاب نبود. تحولات فرهنگی می‌بایست انجام می‌شد چون



□ هدف اصلی امام تربیت انسان در عالم سیاست بود. او همیشه اولویت و اصالت را به فرهنگ می داد

□ یکی از عوامل ظهور انقلاب اسلامی همان بحران هویتی بود که در اثر سیاست‌های فرهنگی رضاخان ایجاد شد. مردم تاب و توان بی تفاوتی در برابر تحقیر را نداشتند و در برابر این موج گسترده و چند لایه حقارت ملی واکنش نشان دادند

فرهنگ به جا مانده از زمان ماقبل پهلوی به عنوان یک عنصر مقاوم عمل می کرد. برای آنکه هسته مقاومت را از بین ببرد دست به یک سری تحولات فرهنگی زد. رضاخان انواع و اقسام تحولات را با توجهات مختلف اجرایی کرد. بنابراین تحولات فرهنگی بیگانه و مرتبط با کودتای رضاخان و پهلوی را نباید نادیده گرفت. حضرت امام از این موضوع خیلی نگران بودند و همیشه در مورد دانشگاه می گفتند که دانشگاه یا غرب زده یا شرق زده تربیت می کند، افرادی که با فرهنگ خودی و فرهنگ دینی ما بیگانه هستند.

ما به تهاجم فرهنگی اعتقاد داریم اما در این زمینه حرف‌هایی برای گفتن وجود دارد. ما معتقد هستیم که انقلاب اسلامی خودش یک بسته تهاجمی فرهنگی است. وقتی که ما از این بسته تهاجمی غافل می شویم خواه ناخواه باید منتظر بسته تهاجمی دیگری باشیم که به سراغ ما بیاید و ما

در داخل مرزهای خودمان با آن مقابله کنیم. به اعتقاد من انقلاب اسلامی باید تهاجم خود را انجام می‌داد. این تهاجم یک تهاجم سخت‌افزاری نیست بلکه صرفاً یک تهاجم نرم‌افزاری است. ما می‌بایست پیام‌های جهانی و قابلیت‌های انقلاب اسلامی را خوب فهم می‌کردیم و سپس آن را صادر می‌کردیم. ما می‌بایست در یک بستر مناسب با فیلسوفان عالم به بحث می‌نشستیم. ما نباید قابلیت‌های انقلاب اسلامی را صرفاً به عزت‌طلبی و استقلال‌طلبی محدود می‌کردیم. البته این یکی از وجوه مهم جهانی انقلاب اسلامی است اما انقلاب اسلامی وجوه جهانی دیگری هم دارد که می‌توان به خداگرایی در ساحت خردورزی و معنویت در ساحت روابط اجتماعی اشاره کرد. جهان تشنه این پیام‌هاست و یکی از عواملی که باعث شد انقلاب اسلامی پیروز شود همین عطش و تشنگی عالم نسبت به معنویت و خداگرایی بود. ما این مسائل مهم را در دستور کار خود قرار ندادیم و انقلاب اسلامی را محدود به ایران کردیم و برای صدور نرم‌افزاری آن کار خاصی انجام ندادیم. به اعتقاد من تهاجم فرهنگی یک واقعیت است و قابلیت‌های تهاجمی انقلاب ما هم یک واقعیت است. وقتی که به این واقعیت‌ها توجه نکنیم باید درون مرزهای خودمان به مقابله با این تهاجمات برخیزیم. من اصلاً این شرایط را نمی‌پذیرم چون حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرمایند که ذلیل است قومی که در درون خانه خود به دفاع از خانه خود می‌پردازد. اگر ما طرح مشخصی برای تهاجم فرهنگی ارائه کرده بودیم و شرایط را برای تهاجم نرم‌افزاری انقلاب خود فراهم می‌کردیم امروز لازم نبود که شاهد تهاجم فرهنگی بیگانه باشیم. امروز آنها بودند که در برابر ما خاکریز می‌زدند هر چند که آنها در برخی عرصه‌ها و برخی شرایط در مقابل انقلاب اسلامی خاکریز زدند اما به نظر من، ما در عرصه فرهنگ کماکان منفعلانه عمل می‌کنیم و یکی از دلایل مظلومیت فرهنگی ما از نظر مقام معظم رهبری به همین معناست. ما باید آنقدر جامعه را در داخل واکسینه و قوی کنیم که در برابر این تهاجمات براحتی آسیب‌پذیر نباشد. میزان واکسینه شدن جامعه بستگی به سیاست‌های فرهنگی دولت دارد. کار فرهنگی مانند کار امنیتی و اقتصادی نیست و به رویکردهای اقناعی، تشویقی و عاطفی نیاز دارد و به زمینه‌سازی برای بروز تراوشات و شهودات نیاز دارد. به نظر می‌رسد که در این زمینه غفلت‌هایی صورت گرفته است. من معتقد

□ انقلاب اسلامی خودش یک بسته تهاجمی فرهنگی است. وقتی که ما از این بسته تهاجمی غافل می‌شویم خواه ناخواه باید منتظر بسته تهاجمی دیگری باشیم که به سراغ ما بیاید و ما در داخل مرزهای خودمان با آن مقابله کنیم

هستم که کار بزرگی که بعد از انقلاب اسلامی انجام دادیم این بود که ساخت سیاسی مستقلی ایجاد کردیم و در حال حاضر مستقل‌ترین کشور دنیا هستیم اما آن انتظاری که در بحث فرهنگ و اقتصاد داشتیم کماکان تأمین نشده است. این موضوع اصلاً قابل قبول نیست و کسانی که در این زمینه کوتاهی کردند قابل بخشش نیستند به دلیل اینکه فرصت‌های بسیار خوبی را از انقلاب اسلامی گرفته‌اند. امیدوار هستم که مسئولین با بصیرت و آگاهی بیشتر به سوی یک تحول فرهنگی ریشه‌دار و تحول اقتصادی مبنایی متناسب با مبانی معرفتی و صبغه فرهنگی و فلسفی انقلاب اسلامی حرکت کنند. به اعتقاد من، ما باید امام را به عنوان یک آرمان حقیقت‌گرایانه بپذیریم نه به عنوان ریسمانی برای رسیدن به منافع و مصالح جناحی و شخصی.

حضور: شما گفتید که در عرصه فرهنگی در طی ۳۰ سال گذشته کم‌کاری‌های زیادی صورت گرفته است به اعتقاد شما در شرایط حاضر تا چه اندازه برای جبران آن کم‌کاری‌ها می‌توان تلاش کرد و آیا این تلاش‌ها می‌تواند مؤثر باشد؟

دکتر افروغ: اولاً باید این بسته فرهنگی انقلاب اسلامی را فهم کرد. باید آن را تئوریزه کرد و به ابعاد فلسفی آن پی برد. باید نسبت انقلاب اسلامی را با هویت ایرانی فهم کرد و آن را در مقابل هویت ایرانی قرار نداد. باید در سطح داخلی به بازنمایی و تعریف هویت پرداخت و اینکه وحدت در عین کثرت است. باید از قالب‌گرایی پرهیز کرد و علاوه بر فهم انقلاب اسلامی باید درک مناسبی از آسیب‌هایی که طی ۳۰ سال گذشته رخ داده است داشته باشیم. به نظر من، ما باید

انقلاب اسلامی و هویت اسلامی را به خوبی بشناسیم، پس بر اساس آن درک و آن بینش و این آسیب‌شناسی حرکتی را با نقشه و مهندسی سامان بدهیم. باید بدانیم که به کجا می‌خواهیم برویم، وضع مطلوب را شناسایی کنیم و وضع ایده‌آل را هم مشخص کنیم. سپس با یک نقشه راهبردی، استراتژیک و دقیق و با گام‌های حساب شده و از روی برنامه به سمت مطلوب حرکت کنیم. به اعتقاد من کماکان این فرصت و توفیق وجود دارد که کاستی‌ها را جبران کنیم. تا انقلاب اسلامی زنده است این فرصت‌ها و امیدها زنده است. تا نقد درون‌گفتمانی وجود دارد این فرصت برای جبران زنده است. اگر خدای ناکرده بنا به دلایلی فرصت را برای نقدهای برون‌گفتمانی فراهم کردیم و اجازه دادیم که که نقدهای برون‌گفتمانی وارد عرصه رسمی ما شوند، آن وقت است که باید احساس خطر کرد. به نظر من کماکان نقد درون‌گفتمانی و گفتمان انقلاب اسلامی زنده است. گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان یک پروژه ناتمام در لابه‌لای مواجهات و مطالبات روشنفکران ما مشهود است. خلاصه باید قابلیت‌های انقلاب اسلامی را فهم کرد سپس انقلاب اسلامی را آسیب‌شناسی کرد که طی این سه دهه چه اتفاقاتی افتاده است. دیگر نمی‌توان باری به هر جهت حرکت کرد. دیگر از انقلاب اسلامی پذیرفته نیست که پس از گذشت ۳۰ سال کورمال کورمال و بر اساس آزمون و خطا حرکت کند. با توجه به آن سابقه، آن قدمت، آن تمدن کهن و آن روایات اسلامی دیگر از ما پذیرفته نیست که نگاه هیجانی و احساسی داشته باشیم و به رویکردهای متحجر گرایانه، ظاهر گرایانه و جمود گرایانه‌ای که به خاطر نابودی آنها انقلاب شکل گرفته حرکت کنیم. ما باید با تمسک به این رویکردها انقلاب اسلامی را سامان بدهیم. علما، روشنفکران و مقامات ما باید احساس خطر کنند و برای حل این مشکل چاره‌اندیشی کنند.

حضور: موضوع تفاوت ارزشها بین نسل‌های انقلاب یک موضوع مهم می‌باشد. به اعتقاد

شما دلایل اصلی وجود این تفاوت‌ها چیست و چرا بین نسل اول انقلاب و نسل‌های بعدی وجه

اشتراک زیادی وجود ندارد؟

دکتر افروغ: من تحقیقاتی را که در این خصوص انجام شده مطالعه کرده‌ام و خودم هم به

□ یکی از عواملی که باعث شد انقلاب اسلامی پیروز شود همین عطش و تشنگی عالم نسبت به معنویت و خداگرایی بود

□ کار بزرگی که بعد از انقلاب اسلامی انجام دادیم این بود که ساخت سیاسی مستقلی ایجاد کردیم و در حال حاضر مستقل ترین کشور دنیا هستیم

طور مستقیم و غیرمستقیم برخی کارهای تحقیقی در این زمینه انجام داده‌ام و تاکنون به این نتیجه نرسیده‌ام که نسل کنونی کاملاً با نسل انقلاب بیگانه باشد. ممکن است سلسله مراتب ارزشی نسل‌ها عوض شده باشد اما بنای این سلسله مراتب یکی است. برای نسل جدید ارزشهای اقتصادی تقدم دارد و برای نسل قدیم ارزشهای سیاسی و فرهنگی در اولویت بود. البته جان‌فشانی‌ها و از خودگذشتگی‌ها در اوایل انقلاب طبیعی است چرا که شرایط اوایل انقلاب و شرایط جنگی اقتضات خاص خودش را دارد. با یک تحقیق ژرف‌انگر معلوم می‌شود که اگر خطری جامعه را تهدید کند این جوان امروز همان جوان دیروز است. ممکن است نمادهای جوان امروزی مانند نمادهای یک جوان اول انقلاب نباشد اما نماد در فرهنگ وزن لایه‌های زیرین را ندارد. نماد در عین اینکه بایستی معرف لایه‌های زیرین باشد اما وزن آن لایه‌ها را ندارد. مهم این است که نمادهای متعدد در خدمت یک هویت واحد باشند. باید جوان را به این سمت هدایت کرد که فرم اصالت ندارد و ما دنبال نوعی وحدت در همین کثرت هستیم یعنی در کنار قالب‌ها، فرم‌ها و نمادهای متکثر یک ریسمان وحدتی وجود داشته باشد و اگر وجود ندارد درباره آن باید اهتمام بیشتری ورزید. البته این به این معنا نیست که ما در انتقال ارزشهای انقلاب به نسل جدید کم‌کاری نکرده‌ایم یا توفیق داشته‌ایم. به اعتقاد من در این زمینه کوتاهی‌های زیادی صورت گرفته است. در

اوایل انقلاب اسلامی جوانان میدان‌دار اصلی انقلاب بودند و اگر می‌خواستند جوانی را جذب کنند با یک تور اخلاقی و با صداقت کامل به سراغ آن جوان می‌رفتند. هدف اصلی آنها در برقراری ارتباط با جوان هدایت، ارشاد و نصیحت آن جوان بود اما بعد از انقلاب اسلامی این نگاه تربیتی، اخلاقی و صادقانه به یک نگاه ابزاری و سیاسی تبدیل شد. ما به جوان به عنوان یک ابزار نگاه کردیم و وی را مانند یک کالای سیاسی مورد توجه قرار دادیم. خود این قضیه ما را در انتقال این ارزشها و آرمان‌ها با مشکل مواجه کرد؛ یا اینکه اعتنایی به جوان نشد و جوان فراموش شد. بی‌اعتنایی به جوان همان بی‌اعتنایی به مردم است چون بیشترین تعداد جمعیت ما را جوانان تشکیل می‌دهند. اگر به جوان توجه شد برای کسب رأی بود یعنی از جوان استفاده ابزاری و سیاسی شد. به نظر می‌رسد که باید نوع نگاهمان به جوان را تغییر دهیم و یک نگاه محتوایی و هدف‌گرایانه به جوان داشته باشیم. جوان صرفاً طریقت و ابزاریت ندارد بلکه موضوعیت هم دارد. هیچ صنف یا مسلکی نباید مورد استفاده ابزاری قرار گیرد.

حضور: تحلیل شما از تحولات فرهنگی طی سه دهه اول انقلاب اسلامی چیست؟ و نیز به نظر جنابعالی شرایط فرهنگی کشور طی ۳۰ سال اخیر در مقایسه با شرایط موجود در رژیم پهلوی چه تفاوت‌هایی دارد؟

دکتر افروغ: من در کل انقلاب اسلامی را یک تحول فرهنگی می‌دانم و آن را صرفاً یک حادثه اجتماعی یا سیاسی نمی‌بینم. اینکه انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و منشأ یک سری تحولات مثبت در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شد خود حکایت از یک توفیق فرهنگی است. البته به نظر می‌رسد متناسب و متنظر با آن اهداف بلندی که از انقلاب انتظار داشتیم تحولات لازم رخ نداده است. با استفاده از یک آسیب‌شناسی فرهنگی و عطف به ارزشهای موجود و ارزشهای مطلوب متصور در چهار لایه فرهنگ، ارزش، الگوهای رفتاری و نمادها می‌توان انقلاب اسلامی و هویت ایرانی را مورد بررسی قرار داد. در واقع با معیار انقلاب اسلامی و هویت ایرانی و چهار لایه ذکر شده می‌توان مشخص کرد که ارزشهای موجود تا چه اندازه با



□ ما باید امام را به عنوان یک آرمان
حقیقت‌گرایانه بپذیریم نه به عنوان
رسمانی برای رسیدن به منافع و مصالح
جناحی و شخصی



□ علاوه بر فهم انقلاب اسلامی باید
درک مناسبی از آسیب‌هایی که طی ۳۰
سال گذشته رخ داده است داشته باشیم

ارزشهای مطلوب مورد تصور تطابق دارند. من دوره‌های جمهوری اسلامی را به چهار دوره تقسیم کرده‌ام: ۱- اول انقلاب تا پایان جنگ ۲- پایان جنگ و دوران سازندگی ۳- دوره توسعه سیاسی و اصلاح‌طلبی ۴- دوره اصول‌گرایی و شرایط کنونی. من از دوران اول که تا پایان جنگ ادامه داشت به عنوان گفتمان اصول‌گرایی اولیه یا نقد درون‌گفتمانی یاد کرده‌ام. این دوره دارای چند ویژگی است. در این دوره در مقایسه با دوره‌های بعد شاهد بیشترین نقد درون‌گفتمانی هستیم. یعنی اگر تفاوت و اختلافی وجود دارد عطف به تفسیرهای متفاوتی است که از ارکان و مبانی انقلاب اسلامی ارائه می‌شود. در این دوره به انقلاب اسلامی وفادار و ملتزم هستند اما در دیدگاه‌ها ممکن است تفاوت‌هایی دیده شود. در این دوره در روش اختلاف وجود دارد اما در مبنا اختلافی وجود ندارد. ویژگی دیگر دوره اول این است که بین هویت دینی و هویت ملی یک تعارض وجود دارد. برخی از ایران‌گراهای ما اصرار بر ایرانیت می‌ورزیدند و برخی از دین‌داران هم بر اسلامیت اصرار می‌ورزیدند و طوری به نظر می‌رسید که انگار دو قلمرو جداگانه وجود دارد در حالی که این گونه

نبود و دین‌داری عنصر تقویت‌کننده هویت ایرانی ما بود. در این دوره فرم و محتوا به صورت واحد دیده می‌شود اما این محتوای واحد را در قالب یک فرم و نماد واحد جستجو می‌کنند که یکی از اشکالات این دوره است در حالی که نماد می‌تواند متکثر باشد اما معنا واحد باشد. اینکه نماد و معنا با هم واحد باشد حکایت از یک تصلب شکلی نمادین است که خود می‌تواند تعارض فرهنگی و هنری داشته باشد.

در پایان جنگ به یک سمت و سویی رفتیم که می‌توان از آن به پراگماتیسم یا ابزارگرایی یاد کرد. اصل بر این بود که ما به طور شتابان به یک توسعه اقتصادی برسیم و حاصل این شتاب‌زدگی در توسعه اقتصادی اتفاقات و واقعیت‌هایی بود که باید به آن توجه کرد و مراقب باشیم که دوباره به سراغ ما نیاید اما متأسفانه به نظر من این شتاب‌زدگی دوباره به سراغ ما آمده است. من پراگماتیسم یا ابزارگرایی را شامل چند ویژگی می‌دانم. اول اینکه متأسفانه در این دوره شاهد سکوت، توجیه و تطهیر تدریجی روحانیون هستیم. روحانیون در برابر فاصله‌گیری‌هایی که از آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌شود یا سکوت می‌کنند یا توجیه می‌کنند و در برخی جاها هم تطهیر می‌کنند. با توجه به نقشی که برای روحانیون قائل هستیم این سکوت و توجیه می‌تواند اثر سوء بیشتری در مقایسه با روشنفکران غیرحوزوی داشته باشد. در این دوره شاهد فقدان نقد درون‌گفتمانی هستیم. هنوز نقد برون‌گفتمانی جولان نداده است اما نقد درون‌گفتمانی هم وجود ندارد، آن نقدهایی که بر اساس التزام و شناخت آرمان‌ها به نقد سیاست‌ها و رفتارهای موجود پردازد. به عنوان وجه سوم فرهنگی شاهد قدرت‌زدگی روحانیون و دانشگاه‌زدگی تدریجی طلاب هستیم. این یک واقعیت تلخ بود که در دوره دوم اتفاق افتاد و کماکان هم ادامه دارد. به جای اینکه حوزه خودش را مورد ارزیابی قرار دهد و خودش را آسیب‌شناسی کند و موجودیت فرهنگی و تاریخی خودش را درک کند متأسفانه در فرایند وحدت حوزه و دانشگاه تابع دانشگاه شد که خود داستان بسیار مفصلی است و در اینجا نمی‌توان به طور کامل در مورد آن صحبت کرد. به تدریج ما شاهد فاصله‌گیری از اصول و تخریب آن هستیم. در این دوره شاهد هستیم که هویتی که زمانی زمینه‌ساز تحقق انقلاب اسلامی شده بود تحقیر می‌شود و این هویت علت عقب‌ماندگی فرهنگ مردم معرفی

□ اگر خدای ناکرده بنا به دلایلی فرصت را برای نقدهای برون‌گفتمانی فراهم کردیم و اجازه دادیم که که نقدهای برون‌گفتمانی وارد عرصه رسمی ما شوند، آن وقت است که باید احساس خطر کرد

می‌شود و بحثی به نام فرهنگ توسعه مطرح می‌شود و یک الگوی توسعه مطرح می‌شود و آن هم الگوی توسعه غرب است و یک فرهنگ وجود دارد که آن هم الگوی فرهنگ غرب است. به این موضوع توجهی ندارند که در توسعه باید به پلورالیزم فرهنگی توجه کرد. فرهنگ توسعه را می‌بایست کنار می‌زدیم و توسعه فرهنگی را می‌بایست ترویج می‌کردیم، توسعه‌ای که فرهنگ خودش را با فرهنگ یک جامعه وفق بدهد. اینها همان نگاه فرهنگی است که امام داشتند و توقع داشتیم که نگاه فرهنگی به توسعه مطرح شود چون فرهنگ زیربنا و منشأ بود. اگر کشوری از نظر اقتصادی و فرهنگی مستقل شود به این معنا نیست که با غرب قطع رابطه کنیم بلکه به این معناست که وقتی به لحاظ فرهنگی روی پای خودمان ایستادیم خواه‌ناخواه این روی پای خود ایستادن بر روی الگوی اقتصادی و نوع نگاه سیاسی ما هم اثر می‌گذارد. به تدریج در این دوره شاهد جوانه زدن خردگرایی اقتصادی و بی‌توجهی به حقوق اجتماعی خصوصاً عدالت فرهنگی و عدالت اجتماعی هستیم. یعنی در واقع حقوق اجتماعی چه در زمینه فرهنگی و چه اجتماعی فراموش می‌شود. عدالت اجتماعی تحت‌الشعاع یک الگوی خاص از توسعه اقتصادی قرار می‌گیرد. حقوق فرهنگی هم فراموش می‌شود غافل از اینکه جامعه ما یک حق فرهنگی متناسب با گذشته و متناسب با انقلابش دارد. متناسب با موارد ذکر شده وظیفه‌ای بر روی دوش دولت‌مردان ما وجود داشت که می‌بایست به آن توجه می‌کردند.

مسئله دیگری که در این دوره وجود داشت جوانه زدن استحاله‌گرایی از درون است.

پروژه‌های تحقیقاتی که بوی لیبرالیزم و سکولاریزم می‌دهد در بدنه قدرت دولتی رایج می‌شود. کسی مخالف فعالیت لیبرالیزم و سکولاریزم در عرصه جامعه نیست اما این خلاف عقل است که فرد از امکانات جمهوری اسلامی استفاده کند و حرفی مغایر با جمهوری اسلامی بزند. این دولا دولتا شترسواری راه رفتن است. هیچ نظامی هم خودش را در اختیار این تاراج‌ها قرار نمی‌دهد که در دوره دوم متأسفانه این اتفاق افتاد. در این دوره به تدریج شاهد روشنفکری نسل سوم هستیم که این روشنفکری در واقع تداوم روشنفکری نسل اول انقلاب است، همان منورالفکرهای مشروطه که ریشه در روشنفکری غرب دارد و همان شعارهای خاص خودشان را با تکیه بر تجربه‌گرایی، فرد خود بنیاد و مشروط بودن قدرت حکام مطرح می‌کردند و محور اصلی تفکر آنها تفکر اومانیستی بود. دوره سوم را می‌توان دوران توسعه سیاسی، گفتمان اباحه‌گرایی دولتی دانست. در این دوره حقوق فرهنگی، وجوه اخلاقی، وجوه تربیتی و وجوه ارشادی تحت الشعاع سیاست‌های فردگرایانه توسعه سیاسی قرار می‌گیرند و در یک بستر معرفتی خاص دنبال می‌شود. یکی از ویژگی‌های این دوره نقد برون‌گفتمانی است. در این نقدها دیگر بوی انقلاب به مشام نمی‌رسد و نقد انقلاب از منظر لیبرالیزم و سکولاریزم صورت می‌گیرد. این موضوع را در رگه‌هایی از جریانات دوم خرداد می‌توان جستجو کرد. به اعتقاد من دوم خرداد یک واقعیت چندین‌گفتمانی است. کسانی بودند که علم لیبرالیزم و سکولاریزم را در ذیل انقلاب اسلامی و در جامعه ایرانی دنبال کردند و مانورهایی هم دادند. ویژگی دیگر این دوره تقویت و تحکیم استحاله از درون بود. ما در عرصه فرهنگ همیشه با سه معدل روبرو هستیم: ۱- استحاله از درون ۲- بی‌توجهی به حقوق فرهنگی ۳- بی‌توجهی به نظارت. بی‌توجهی به حقوق فرهنگی و نظارت از گذشته هم وجود داشت اما استحاله از درون در این دوره شکل گرفت. یک عده‌ای درون دستگاه‌های فرهنگی و دولتی رخنه کردند ولی هدفهای غیرمتناسب و غیرمتناظر با جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی داشتند. ویژگی دیگر این دوره بی‌توجهی بیشتر به حقوق فرهنگی از جمله تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی و فراموشی نقش حکومت دینی بود. خیلی‌ها در آن زمان می‌گفتند که حکومت جمهوری اسلامی همان وظایفی را دارد که جمهوری‌های دیگر دارند. جمهوری‌های دیگر مشغول

□ این انقلاب صرفاً یک حادثه سیاسی نیست و از پشتوانه فلسفی و عرفانی برخوردار است

□ هر چه نقد درون گفتمانی رایج شود فرصت برای نقد برون گفتمانی کاهش می‌یابد

معیشت و امنیت هستند. ما نباید فراموش کنیم که اینجا یک حکومت دینی است و تکلیف اخلاقی و دینی هم بر روی دوش دولت مردان ما می‌باشد. ما در این دوره شاهد یک فردگرایی بی‌ریشه در عرصه‌های فرهنگی، آموزشی و اقتصادی بودیم و از طرفی شاهد فقدان نظارت بودیم. فراموش شد که جامعه ما یک نگرش عرفانی یکی گرا و جمع‌گرای خاصی را دنبال می‌کند چون عرفان ما با عرفان مسیحیت متفاوت است. در عرصه علم برای اولین بار شاهد بودیم که غرب‌گرایی و مرجعیت‌بخشی آشکار به غرب در عرصه‌های مختلف از جمله علم و فناوری گسترش یافت و حتی در شرایط کنونی هم ادامه دارد. نمی‌توان در فرهنگ و معنا دم از استقلال زد و در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دم از خدا و حکمت متعال بزنیم ولی در عمل و رفتار به غرب چنگ بزنیم. به اعتقاد من این دو مخالف هم است یا باید معنا را تغییر داد یا اینکه باید جای چنگ زدن را تغییر داد. پلورالیسم معرفتی از ویژگی‌های این دوره است. البته ما پلورالیسم را در عرصه نمادها و عرصه اجتماعی شاهد هستیم اما بر روی پلورالیسمی که به نسبت حقیقت منتج شود حرف داریم. یکی دیگر از ویژگی‌های این دوره هجوم به فرهنگ و هویت تاریخی کشور خصوصاً هجوم به وجه نمادین فرهنگ بود. معماری، هنر، موسیقی، شهرسازی و لباس مورد هجوم واقع شد. جهان‌بینی ایرانیان به گونه‌ای نیست که بتوان به راحتی آن را تغییر داد. جهان‌بینی ایرانیان همیشه دینی بوده و ایرانیان همیشه یکتاپرست بوده‌اند. به گفته بسیاری از مورخان از جمله هرودوت ایرانیان میل زیادی به استفاده از نمادهای مدرن دارند. هر جا که یک محصول مدرنی می‌آید

ایرانیان از آن استقبال می‌کنند. در دوره سوم بعضی‌ها کوشیدند تا نمادها را غربی کنند اما نتوانستند آن را به لایه‌های زیرین سرایت دهند. ما به کسی چک سفید امضاء ندادیم که تحت هر شرایطی نمادها به لایه‌های زیرین سرایت داده شود. ما باید نمادهای خودمان را خلق و بازتولید کنیم تا جوان ما جذب نمادهای بازتولید شده غرب نشود چرا که اگر جوان ایرانی جذب نمادهای غربی شود ممکن است آن لایه‌های زیرین فرهنگ را هم تحت فشار قرار دهد. روشنفکری نسل سوم که در دوره دوم شکل گرفته بود تحکیم شد و به اوج خودش رسید. در خصوص رابطه فرم و محتوا شاهد تحکیم فرم‌گرایی و فراموش محتوا هستیم.

دوره چهارم پس از پایان دولت هشتم و آغاز دولت نهم شروع شد. به عنوان یک منتقد دوره چهارم باید بگویم که قرار بود یک اتفاقی بیفتد و یک رجعتی بلوغ یافته به اول انقلاب داشته باشیم. قرار بود بار دیگر شاهد احیای مجدد ارزشهای و اصول انقلاب اسلامی با یک پختگی بیشتر باشیم. قرار بود که به مقابله با فرم و محتوای واحد برویم یعنی اینکه فرم می‌تواند متکثر باشد اما محتوا یکی باشد. قرار بود با دوگانه‌گری هویت دینی و هویت ملی مقابله‌ای صورت بگیرد که هویت ایرانی ما زیرساخت هویت دینی و انقلاب اسلامی ما شود. انتظار دوم این بود که به ابعاد فلسفی و جوهری انقلاب اسلامی توجه بیشتری شود. این انقلاب صرفاً یک حادثه سیاسی نیست و از پشتوانه فلسفی و عرفانی برخوردار است و آن پشتوانه فلسفی و عرفانی به درک خاصی از فقه منتج شده است و ولایت فقیه را برای ما به ارمغان آورده است. یکی از انتظارات ما این بود که آن طرح تمدن‌ساز اسلامی مجدداً آغاز شود و آن بعد صدور انقلاب و بحث جهان‌گیری و جهان‌گستری نرم‌افزاری انقلاب مورد توجه قرار گیرد. اندیشه‌های بنیادین امام محور سیاست‌گذاری قرار بگیرد و به سمت تحکیم تدریجی فزاینده نسل چهارم برویم نسلی که در ادامه نسل دوم خودش را آشکار کرد، نسل دومی که یادآور شهید مطهری و شریعتی بود. قرار بود که به سمت بازتولید هویت یعنی وحدت در عین کثرت برویم که فرم متکثر باشد و محتوا یکی باشد. اینها بایسته‌ها و در واقع آرمان‌های ما در دوره چهارم بود اما واقعیت‌های تلخی در این دوران وجود دارد که با آن روبرو هستیم. من اسم این واقعیت‌ها را در دوره چهارم اصول‌گرایی توده‌وار

□ همین که انقلاب اسلامی بتواند به ما ملاک نقد و آسیب‌شناسی بدهد به نظر من حکایت از زنده بودن و ناتمام بودن پروژه انقلاب اسلامی می‌کند اما با توجه به این آسیب‌ها باید به فکر چاره باشیم

گذاشته‌ام. اینکه چالش‌های عمده فکری و معرفتی معطوف به نخبگان، روشنفکری، جهانی شدن و مفاهیم سیاسی مانند آزادی، دموکراسی و عدالت به چالش‌های توده‌وار تبدیل شد. به هر حال سطح پایینی مانند خرافه‌گرایی، ظاهرگرایی، عوام‌زدگی، انتظارگرایی‌های نامعقول و غیرمستند، تمثال‌گرایی و ابزارگرایی توده‌وار رایج شد که نشان می‌دهد که در این دوره عام عمده شده و مخاطب خاص فراموش شده است. برخلاف دوره‌های گذشته که مخاطب خاص عمده می‌شد و مخاطب عام فراموش می‌شد، در حالی که انقلاب اسلامی مخاطب خاص هم دارد. نکته دوم بازگشت ابزارگرایی و عقل‌گرایی اقتصادی بعد از جنگ در قالب جنگ و غلبه اقتصادزدگی و سیاست‌زدگی بر اخلاق با توجیحات دینی است. ویژگی دیگر نگاه کمیت‌گرا با خلط ابزار و هدف که نگاه کمیت‌گرا متأسفانه محتواسوز و خلاقیت‌سوز است و این نگاه کمیت‌گرا در حال حاضر متأسفانه غالب شده است. آقایان قرار است با هر قیمتی خودشان را به رخ بکشند. مهمترین شیوه برای به رخ کشیدن خود ارائه آمار و ارقام به قیمت فراموشی محتوا می‌باشد. در دوره چهارم روشنفکری نسل چهارم سکوت کرد و بی‌رمق شد. البته در این دوره نکات مثبتی هم وجود دارد از جمله اینکه نقد درون‌گفتمانی تا حدی از سوی برخی روشنفکران نسل چهارم مطرح شد. هر چه نقد درون‌گفتمانی رایج شود فرصت برای نقد برون‌گفتمانی کاهش می‌یابد.

در مورد حقوق و نظارت‌های فرهنگی کماکان بی‌توجهی صورت می‌گیرد. کماکان شاهد بی‌توجهی به ابعاد فلسفی و نرم‌افزاری انقلاب اسلامی هستیم. کماکان شاهد مرجعیت غرب در

عرصه علم و فناوری هستیم. در عرصه فرهنگ شاهد نبود برنامه و استراتژی هستیم. ما شاهد مهندسی فرهنگی حداقل در دستگا‌ه‌های رسمی و دولتی نیستیم. ما نباید شاهد اتلاف منابع و سرمایه‌های انسانی باشیم. در این دوره شاهد یک سری بیماری‌های اخلاقی هستیم. این بیماری‌های اخلاقی تا حدی به فعالیت‌های روزمره ما برمی‌گردد. تملق، ریا، مسامحه و دورویی به ویژه در عرصه رسمی افزایش یافت. ما خرافه را در چند سال اخیر داشتیم اما خوشبختانه علما در عرصه دینی با خرافه‌گرایی مقابله کردند اما کماکان با خرافه‌گرایی در عرصه رسمی مقابله‌ای صورت نمی‌گیرد. ما در دوره چهارم شاهد نوعی توهم و سمبولیسم رفتاری هستیم که می‌تواند باعث عاطفه‌گرایی و دور شدن از عقلانیت شود، می‌تواند ما را به سمت خرافه‌گرایی بکشانند و می‌تواند به رابطه قدرت - منزلت برگردد که خواه‌ناخواه یک توهمی را برای صاحبان قدرت رقم می‌زند. ما در این دوره شاهد بی‌توجهی به اصل اخلاق هستیم. یک اصل معروف وجود دارد و آن این است که هر چه را که برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند. ظاهراً چیزهایی وجود دارد که برای دیگران خوب نیست ولی برای برخی افراد خوب است و می‌توانند از آن استفاده کنند که این یک زنگ خطر است. یک تصویرسازی کاذب همراه با اغواء از واقعیات صورت می‌گیرد. همین که انقلاب اسلامی بتواند به ما ملاک نقد و آسیب‌شناسی بدهد به نظر من حکایت از زنده بودن و ناتمام بودن پروژه انقلاب اسلامی می‌کند اما با توجه به این آسیب‌ها باید به فکر چاره باشیم. من چاره کار را در وهله اول نگاه فلسفی به انقلاب اسلامی و توجه به هویت ملی به عنوان زمینه‌ساز انقلاب اسلامی، توجه معطوف به اخلاق و فرهنگ در سیاست‌گذاری‌ها و پرهیز از ماکیاولیزم می‌دانم و امیدوارم که شاهد خط دادن اخلاق و فرهنگ به مناسبات سیاسی و اقتصادی باشیم. با وجود همه این آسیب‌ها در انقلاب اسلامی بنده امیدوار هستم که این آسیب‌شناسی‌ها تنها از گفتمان انقلاب اسلامی برمی‌آید چون لیبرالیسم و سوسیالیسم نمی‌توانند این آسیب‌شناسی‌های فرهنگی را داشته باشند چون به فرهنگ اعتقادی ندارند و شاید از نظر خیلی از آنها این آسیب‌شناسی‌ها نقطه قوت به شمار می‌رود. اما با توجه به ویژگی‌های متمایز انقلاب اسلامی موارد گفته شده آسیب هستند و برای حل آنها باید به فکر چاره باشیم.

□ مشروعیت به معنای شرعیت نیست بلکه به معنای قانونیت یک نظام است. این مشروعیت، هم در گرو قانونی بودن صاحبان قدرت است هم در گرو رضایت عامه

حضور: جنابعالی در زمینه بررسی اندیشه‌های امام خمینی چه کارهایی انجام داده‌اید؟

دکتر افروغ: تمام فکر و ذکر من اندیشه امام است. در زمینه اندیشه‌های امام دو کار انجام داده‌ام که یکی مردم‌سالاری دینی به مثابه فلسفه سیاسی نوظهور است که اعتقاد دارم امام یک پاسخ جدید به مشروعیت یا قانونیت نظام دادند. برخلاف دموکراسی که فقط به رضایت اعتقاد داشت و برخلاف تئوکراسی که فقط به حقانیت اعتقاد داشت، در مردم‌سالاری دینی مشروعیت از آن کسانی است که هم واجد ویژگی‌های حقانی و شرعی باشند و هم مورد قبول و رضایت عامه باشند. مشروعیت به معنای شرعیت نیست بلکه به معنای قانونیت یک نظام است. این مشروعیت هم در گرو قانونی بودن صاحبان قدرت است هم در گرو رضایت عامه. این پاسخی است که امام با مفهوم جمهوری اسلامی یا مردم‌سالاری دینی به آن جواب داده‌اند و مؤلفه‌های زیادی برای آن ذکر کرده‌اند و هشدار داده‌اند که اگر توجهی به نقد دو لایه و نقد مضاعف در جامعه نشود با توجه به دو مؤلفه‌ای بودن مشروعیت ممکن است هم زشتی‌های دموکراسی و هم زشتی‌های تئوکراسی به سراغ ما بیاید. وقتی که بحث مردم‌سالاری دینی مطرح می‌شود دو حق برای مردم به وجود می‌آید یکی حقی که از طریق مردم‌سالاری به وجود می‌آید و حقی که از طریق اسلام به وجود می‌آید. من برای مردم‌سالاری دینی از دیدگاه امام خمینی ۱۲ مؤلفه را استخراج کرده‌ام که شامل موارد زیر است. ۱- جمع حقانیت یا ویژگی اشخاص حاکم و محتوای حکومت با مقبولیت و رضایت عامه در پاسخ به سؤال مشروعیت یا قانونیت نظام سیاسی

۲- وجود نوعی دموکراسی جهت‌دار و فضیلت محور

۳- توجه خاص و ویژه به صفات و آموزه‌های محتوایی شرعی در مورد حکمرانان و محتوای

حکومت و صفاتی از قبیل علم و عدالت، کفایت و صلاحیت.

۴- هرچند در جمهوری اسلامی جمهوری تعیین کننده مشکل حکومت و اسلامیت ناظر بر محتوای حکومت و ویژگی اشخاص حاکم است اما در عمل رابطه شکل و محتوا پیچیده تر از رابطه ظرف و مظهر است یعنی یک رابطه دیالکتیکی بین جمهوریت و اسلامیت وجود دارد به گونه ای که این مردم هر مردمی نیستند این مردم برای پذیرش رهبر اسلامی تنه به حقانیت رهبر می زنند.

۵- در مردم سالاری دینی قدر متیقن مورد نظر در دموکراسی یعنی توجه به حقوق انسانی از ضمانتی مضاعف و دو لایه برخوردار می شود. در بسیاری از موارد می توان رد پای اثر حقوق انسانی را در اسلام ملاحظه کرد مانند مشورت، امر به معروف و نهی از منکر و تحدید و اصل عدل در برابری انسان ها، ثانیاً وجه مردم سالاری آن اقتضاء توجه حکمرانان به مصالح اجتماعی و رضایت مردم دارد. طبعاً این حق در کنار حقوق اسلامی باعث مضاعف شدن حقوق مردم می شود.

۶- امکان نقد مضاعف متوجه هر دو بعد حکومت است. حالا که مشروعیت دو مؤلفه ای است نقد هم دو مؤلفه ای می شود. یعنی روشنفکران ما باید از مقبولیت و رضایت عامه مطلع شوند هم از حقانیت اصحاب قدرت.

۷- جلوگیری از اغواء چه به نام رضایت چه به نام حقانیت. در این مردم سالاری دینی امکان اینکه صاحبان قدرت مردم را چه به نام رضایت و چه به نام حقانیت فریب دهند وجود ندارد چون نقد دو لایه وجود دارد.

۸ - عدم خلط شکل و محتوا. یکی از ایراداتی که بر مردم سالاری یا دموکراسی وارد است این است که چون شکل به محتوا تسری پیدا می کند آن قدر متیقن مستتر در دموکراسی را هم تحت الشعاع قرار می دهد اما ما معتقد هستیم که در مردم سالاری دینی چون شکل و محتوا خلط نمی شود بنابراین هیچگاه آن شکل رضایت عامه نمی تواند جای محتوا را بگیرد، البته این به معنای این نیست که در دموکراسی یک محتوای خاصی دنبال نمی شود. در این نوع حکومت امکان

□ اگر نقد نباشد می تواند واقعیتی را رقم بزند و حشتناک تر از دموکراسی و تئوکراسی

□ همان جریانی که خون دل به امام دادند در یک زمانی فرصت را مغتنم شمردند و در جاهایی از قدرت یا خودشان رخنه کردند یا افکارشان را رخنه دادند یا نفوذی های خودشان را به درون نظام رخنه دادند

توجه به مصالح متحول اجتماعی و انبساط حقوقی شهروندی و توجه به مصلحت های زمانی و مکانی در قالب احکام حکومتی وجود دارد. در این حکومت به خاطر وجه مردم سالاری آن شاهد چرخش قدرت هستیم. یکی از دغدغه های دموکراسی این است که قدرت چرخشی باشد تا سوءاستفاده ای از آن نشود که در مردم سالاری دینی این چرخش وجود دارد و در ساختار جمهوری اسلامی شاهد این چرخش در رده های مختلف هستیم.

۹- جمهوریت گرایی و توجه به دموکراسی با تمام ملزومات شکلی و محتوایی و حقوقی آن.

۱۰- وجود کنترل های حداقلی و قابل پیش بینی دولت. این طور نیست که دولت کنترل

زایدالوصفی داشته باشد که عملاً دست و بال مردم را ببندد به گونه ای که مردم اختیارات خودشان را ندانند.

در آخر هم هشدار دادیم و آن اینکه اگر نقد نباشد می تواند واقعیتی را رقم بزند و حشتناک تر از دموکراسی و تئوکراسی.

حضور: با توجه به تحلیلی که بیان داشتید بفرمایید در اوایل وقوع انقلاب اسلامی چه

نیروهایی در مقابل امام ایستادند؟ وضعیت آن نیروها را در شرایط کنونی چگونه ارزیابی می کنید؟

دکتر افروغ: امام این نیروها را به طور علنی معرفی کردند. این نیروها افرادی وابسته،

تحررگرا و مقدس نما بودند. اینها کسانی بودند که اگر می‌گفتی شاه فاسد است می‌گفتند شاه شیعه است و امام می‌گفت که این افراد اعتقادی به پیوند دین و سیاست ندارند. عده‌ای هم بودند که دین را اصلاً باور نداشتند. متحجران و مقدس‌نماها عملاً یکی بودند و در واقع همان سکولارها و روشنفکران غربی بودند. البته کسانی هم بودند که مبارز بودند ولی به ایدئولوژی اسلامی اعتقادی نداشتند مانند بسیاری از چپ‌ها، مارکسیست‌ها، سوسیالیست‌ها و خیلی از لیبرال‌ها که قائل به استبدادزدایی بودند اما از منظر ایدئولوژی اسلامی به مسائل توجه نمی‌کردند. اینها افرادی بودند که در برابر امام صف‌آرایی کردند. اما به نظر می‌رسد عده‌ای که اصلاً امام را همراهی نکردند بعدها فرصتی برایشان به وجود آمد که موج‌سواری کنند که امام در منشور روحانیت در مورد آنها هشدار داده است. همان جریانی که خون دل به امام دادند در یک زمانی فرصت را مغتنم شمردند و در جاهایی از قدرت یا خودشان رخنه کردند یا افکارشان را رخنه دادند یا نفوذی‌های خودشان را به درون نظام رخنه دادند. امیدوارم هستم که این موج مبارزه با خرافه که جدیداً شروع شده به عرصه رسمی هم سرایت پیدا کند و به روی دیگر خرافه‌گرایی که اشعریت و ظاهرگرایی است توجه شود و آن نگاه‌های ریشه‌دار و مبنایی فلسفی ما که منصوب به ملاصدرا می‌باشد بار دیگر خودش را نشان دهد و در اثر ظهور این تفکر فلسفی ما شاهد اعتلا و عمق معرفت دینی مردم مانند اوایل انقلاب باشیم.

حضور: ارزیابی جنابعالی از جنگ اسرائیل علیه مردم غزه و کشتار مردم بی‌گناه این منطقه و حمایت دولت جدید آمریکا از سیاست‌های رژیم صهیونیستی چیست؟
دکتر افروغ: واقعیت تاریخی می‌گوید که بین استکبار و صهیونیسم رابطه دوطرفه‌ای وجود دارد و این دو تا دو روی یک سکه هستند. استکبار و صهیونیسم همیشه حامی یکدیگر بوده‌اند و اگر از این موضوع غفلت کنیم اسیر دام شده‌ایم. منافع صهیونیسم با پشتیبانی استکبار تأمین می‌شود و منافع استکبار چه در سطح جهان و چه منطقه با وجود صهیونیسم تأمین می‌شود. این یک نکته کلیدی است که نباید فریب بخوریم.

□ نمی توان با آمریکا رابطه خوب داشت و با صهیونیسم رابطه بد یا بالعکس. این یک واقعیت است

□ به دلیل عمق فجایی که صهیونیسم در غزه از خودش به جای گذاشت می توانیم با سامان دادن به تدابیر نرم افزارانه، حرکت هایی را برای ریشه کن این غده سرطانی انجام دهیم

نمی توان با آمریکا رابطه خوب داشت و با صهیونیسم رابطه بد یا بالعکس. این یک واقعیت است. مسئله غزه باید در ارتباط با سیاست های صهیونیستی و استکبار جهانی بررسی شود. مسئله غزه تمام می شود اما صهیونیسم و استکبار کماکان وجود دارد. باید به سمت و سوی برویم که ریشه این دو پدیده مشخص شود. به نظر می رسد که به دلیل عمق فجایی که صهیونیسم در غزه از خودش به جای گذاشت می توانیم با ترفندهایی و با سامان دادن به تدابیر نرم افزارانه حرکت هایی را برای ریشه کن این غده سرطانی انجام دهیم.

این فرصت خوبی است که بنشینیم و افکارمان را بسیج کنیم و پیشنهاداتی را در این خصوص ارائه کنیم و بر اساس این پیشنهادات اقدام کنیم. مواردی را پیشنهاد می کنم:

۱- بین مجامع علمی و دانشجویی در جهت افشای فجایع صهیونیسم و دفاع از منافع فلسطین در سراسر جهان ارتباط برقرار شود.

۲- فشار بر دولت ها برای تجدیدنظر کردن روابط سیاسی و اقتصادی خود با فلسطین اشغالی.

۳- تشکیل اتحادیه های متحد اسلامی به ویژه نظامی، اقتصادی و سیاسی برای نهادینه کردن

مقاومت فلسطین.

- ۴- فشار بر دولت‌های اسلامی غیر همراه برای حمایت از فلسطین.
 - ۵- تشکیل دادگاه برای محاکمه نظامیان و عاملان اصلی حادثه غزه
 - ۶- استفاده از تمامی پتانسیلها و ظرفیتهای موجود حقوقی علیه رژیم اشغالگر اسرائیل
 - ۷- تشویق مجمع پارلمانی آسیا به تصویب قوانین مرتبط با تحریم اسرائیل
 - ۸- شناسایی نیروهای مدنی اعم از حقیقی و حقوقی
 - ۹- شناسایی کشورهای حامی فلسطین و برقراری ارتباط مستمر با آنها
 - ۱۰- تحریم کالاها و شرکت‌های صهیونیستی
 - ۱۱- قطع رابطه با اسرائیل
 - ۱۲- ابداع ابتکاراتی از قبیل برگزاری مسابقات فرهنگی، اسلامی و جهانی مثل اقدام اخیر شورای شهر لیسبون مبنی بر خواهرخواندگی غزه
- همواره بایستی توجه کرد که این غده سرطانی صهیونیسم توسط استکبار جهانی برای جلوگیری از اتحاد کشورهای اسلامی به وجود آمده است. لازم است که کشورهای اسلامی هویت خودشان را خوب فهم کنند و جایگاه خودشان را در نظام بین‌الملل ارتقا دهند تا بتوانند جلو سیاست‌ها و ترفندهای رژیم صهیونیستی را بگیرند. باید از مواضعی که به مظلوم‌نمایی می‌انجامد پرهیز شود. صهیونیسم یهود نیست. باید بین یهود و صهیونیسم تفاوت قائل شویم. خلط این دو باعث مظلوم‌نمایی بیشتر صهیونیسم و کشیده شده یهود به سمت صهیونیسم می‌شود.
- اما اینکه اوپاما مانند بوش از صهیونیسم حمایت کرده در راستای پیوند بین استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل است. بنابراین نبایستی با برخوردهای ساده‌اندیشانه و سطحی با رخدادها و برخی وقایع سیاسی را تحلیل کرد. از قبل قابل پیش‌بینی بود که اوپاما در راستای تداوم بخشیدن به سیاست‌های استکباری آمریکا به حمایت از اسرائیل و محکوم کردن مقاومت حماس بپردازد.

مصاحبه کننده: سیدمسعود حسینی

